

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهيم  
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد  
از آن به که کشور به دشمن دهيم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۱۳ اپریل ۲۰۱۴

## تحمیل دستور عربی بر کلمات دری

(قسمت دوم)

با تحلیل صرفی نامهای خداوند

بسیار مایه خرسندی ست که در طیف همکاران عزیز پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، ذوات پرمایه و حوصله مند را بسیار مییابیم. یکی از چنین گرانمایگان، که من سعه صدر و شکیبائی ایشان را بطور خاص میستایم، جناب الحاج داکتر صاحب امین الدین سعیدی میباشد. آرزومندم که اگر در مقاله قبلی قلم اندک تُند رفته باشد، بر من ببخشایند و فراخظری همیشگی خود را زیب شخصیت والای خویش نگه دارند.

در مقاله هفتم اپریل ۲۰۱۴ خود نوشتم که اجازه نداریم قواعد دستوری هیچ زبانی را بر زبان دیگری - مثلاً قواعد دستوری عربی را بر کلمات زبان دری - تحمیل کنیم، همان قسمی که معکوسش نیز مجاز نیست و هرگز اجازه نداریم که قواعد صرف و نحو دری را بر شانه های لسان عرب سوار کنیم. آن مقاله عنوان «ترکیب "عبدالجاوید" از نگاه دستوری» را بخود گرفت و مشخصاً بر مجاز نبودن الحاق "الف لام تعریف" با کلمات دری سخن رفت. دران مقاله وعده داده شد که گفتنیهای مربوط، متعاقباً آورده خواهد شد. اینک ضمن این مقاله همین کار را میکنم و بدین منظور مقاله اول را بحیث قسمت اول مقاله حاضر که بحث را عامتر و جامعتر مطرح میکند، قرار میدهم.

در بخش قبلی گفتیم که هُویت زبانها را از روی گرامر و صرف و نحو آنها میشناسند؛ چون بررسی "ساخت کلمات و ترکیب کلمات" و وظیفه "صرف" هر زبان است، همان قسمی که ارزیابی "ساختن جملات" یا "استعمال کلمات در جمله" را در هر زبانی، از "نحو" همان زبان درمیابیم. پس "صرف و نحو" یا گرامر و یا دستور هر زبان، آله و معیار و میزان ارزیابی و سنجش ساخت همان زبان هم هست.

متأسفانه صرف زبان دری را بعضاً خلاف تعامل قواعد صرف دری - و عربی - به کار گمارده و مواد و مواردی را عرضه میدارند، که اجمالاً در دو کتگوری ذیل خلاصه میشود:

- ۱ - یا قواعد "صرف عربی" را بر کلمات "دری" یا "کلمات غیر عربی"، نافذ میسازند
- ۲ - و یا اینکه قواعد صرف عربی را خلاف تعامل خود زبان عربی و یا تداول اعراب، بر کلمات عربی تحمیل میکنند.

ناهنجاریها در هر دو زمینه در زبان دری کم دیده نمیشود، هم در دری افغانستان و هم در دری ایران که "فارسی" مینامندش. این قلم طی مقالات فراوان بر گوشه ها و حالاتی از هر دو کتگوری به وفرت و بعضاً به اِشباع نوشته است. اگر در هر دو زمینه مثالهایی داده شود:

### در حالت اول:

کلماتی چون "نزاکت"، "مُجَرَّب"، "مُجَرَّخ"، "مُفَسَّن"، "تگدی" ... را مییابیم، که طی آن قوانین صرف عربی را بر کلمات دری یا غیر عربی "نازک"، "چرب"، "چرخ"، "فیشن"، تطبیق کرده اند.

کلمه "تکدی" (به کاف عربی) که مصدر باب "تفَعَّل" عربی میباشد، از ریشه "کُدیه" در معنای "گدائی" برخاسته است. دری زبانان بدین فکر که این لغت با "گدا و گدائی" سر و کار داشته و کلمه دری میباشد، آن را به "گاف" (کاف دری/فارسی) مینویسند، که غلط است. باید حتماً همان هیئت عربی "تکدی" را حفظ کرد و از تصرفات بیجا انصراف ورزید!!!

### در حالت دوم:

کلمات و ترکیباتی را با استفاده از صرف عربی از مواد یا ریشه های عربی ساخته اند، که در بین خود اعراب تداول و یا سابقه ندارد. کلمات "تنقید"، "حَجُول"، "جَبُون"، "مفکوره"، "تمرکز" و فاعلش "متمرکز"، ... از همین گروهند. این قبیل کلمات را "جعلی و یا مجعول" مینامند؛ یعنی "ساختگی". درست است که کلمات "نقد و خجالت و جُبْن و فکر و رکز" بحیث ریشه درست کلمات عربی وجود دارند؛ هم به کثرت استعمال میگردند و هم اعراب ترکیبات فراوان دیگر را از آنها ساخته اند، مگر اعراب ترکیب امتثالی بالا را استعمال نمیکند و این تنها دری/فارسی زبانان اند، که این کلمات را به کار مینندند.

در مورد کلمه "تمرکز" و اسم فاعلش "متمرکز" باید گفت، که این دو ترکیب را خلاف قواعد صرفی عربی از کلمه "مرکز" - که خود اسم ظرف؛ یعنی (اسم مکان و یا زمان) عربی و برخاسته از ریشه "رکز" میباشد - درست کرده اند. این کار خلاف قواعد اشتقاق کلمات در صرف عربی میباشد، چون کلمات معمولاً از ریشه فعلی خود ساخته میشوند و نه اینکه مثلاً از "اسم ظرف" و یا دیگر مشتقات فعلی درست گردند. در زبان عربی کلماتی چون "ترکیز" و "ارتکاز" که مستقیماً از ریشه "رکز" برخاسته اند، بدین منظور در دسترس اند، که میتوانند جانشین کلمه نادرست "تمرکز" گردند.

"رکز" (به فتح اول و سکون دوم) معنای "خوردن تیر به زمین" را میدهد و "محل و مکان" و یا "وقت و زمان"ی را که تیر به زمین خورده است، با "مرکز" نمایش میدهند. پس "مرکز" اسم ظرف عربی میباشد؛ و "اسم ظرف" مجموعاً دربرگیرنده "زمان و مکان" هر دو است، که اگر در هیئت ریاضی افاده گردد:

اسم ظرف = اسم زمان + اسم مکان

وقتی کلمه "مَجْلِس" را بر زبان می آریم، مدلولش هم "جای نشستن" است (اسم مکان فعل "جلوس") و هم "زمان نشستن" (اسم زمان "جلوس"). دری/فارسی - زبانان مگر معمولاً و یا بالاخر "اسم ظرف" عربی را در مدلول "اسم مکان" آن میجویند و یا میخوانند. چنان که گفته شد، کلمات جعلی و مجعول و یا ساختگی عربی، محصول کار و عرقریزی و ساخته و پرداخته "غیر اعراب" - خصوصاً دری زبانان - میباشد؛ از همینرو چنین کلمات را در قاموسها و کتب لغت عربی پیدا کرده نمیتوانیم.

کلمات غلطی چون "مَرَاعَت" ، "مَرَاتِبَه" ، "تَبَادُلَه" ، "مَنَاصِفَه" (به مفهوم نصف) ، "مَسکُونَه" ، "اسامی" و ... را باید جزء کتگوری دیگری به حساب آورد، که در دری افغانستان به کثرت استعمال میکنند. چقدر قبیح است که هموطنان ما، در عوض لغات اصولی "مُرَاعَات" ، "مَرْتَبَه" ، "تَبَادُل" ، "نصف" و "ساکِن" و "اسم" ، و ... از کلمات نادرست فوق استفاده مینمایند.

ترکیبات زشت "سنگ حجرالاسود" ، "سی سپاره قرآن" ، "شب لیلة القدر" و ... را که هموطنان ما - بعضاً منحصراً و یا لاقلاً فراوان - استعمال میکنند، نیز باید جزء همین کتگوری شمرد.

مگر چرا این ترکیبات و این طرز افاده و اداء و اطوار و کرشمه ها غلط اند؟؟؟؟ سطور ذیل در زمینه اندک روشنی می اندازد:

– کلمه "مُرَاعَات" را که مصدر باب "مُفَاعَلَه" از زبان عربی میباشد، به شکل تلفظ عامیانه "مَرَاعَت" تحریف و تصحیف کرده و بعد همین حالت مُحَرَّف و مُصَحَّف (تحریف شده و تصحیف شده) و غلط را مورد استفاده و استعمال قرار میدهند.

– "مرتبه" یک کلمه درست عربی ست که در زبان ما هم بسیار استعمال میگردد؛ هم در معنای "دفعه و کَرَّت و بار" و هم در مفهوم "درجه و منزلت". جمع عربی این کلمه "مراتب" است. بعض هموطنان ما مگر "مرتبه" و جمعش "مراتب" را باهم مخلوط کرده و ترکیب کچری قروت "مراتبه" را درست کرده و آن را در محاوره و کتابت استعمال میکنند. خوراکه و غذای خوشمزه "کچری قروت" را – که باب دهن خُرد و کلان و پیر و جوان میباشد – همه ما خوش داریم، مگر خدا ما را از "کچری قروتها"ی حرام و قبیح، نظیر "مراتبه و تبادله و مناصفه و ... " نجات بدهد!!!

– "تبادله" دیگر اوج قباحت کچری قروتی را نشان میدهد. در زبان عرب ترکیبات "مبادله" و "تبادل" موجود و به کثرت مستعمل اند. این دو کلمه در زبان دری فصیح هم استعمال وسیع دارند، مگر:

مگر هموطنان "خوش ذوق" ما که "ت" را از "تیاق" فرق کرده نمیتوانند، این دو ترکیب درست را باهم گد و ود و مخلوط کرده و قروانه غلیظ و بیمزه "تبادله" را از آن بیرون آورده اند؛ خوشتر اینکه این لغت در ادبیات بانکهای افغانستان رسوخ کامل داشته و منحصرأ استعمال میگردد. و جالبتر اینکه از رادیو تاجکستان هم به تقلید از غلط ما، یک زمانی همین کلمه ناروا را نشخوار میکردند. یک وقتی که با هفته نامه "امید" همکاری داشتیم و مقالات آن را بالتمام از نظر میگذراندم، بعضاً به اغلاط تیبیک بعض نویسندگان بر میخوردم؛ مثلاً یکی "مذبوحانه" را همیشه "مزبوحانه" مینوشت – یعنی که "ذبح" را در هیئت "زبح" مینوشت – و "اباته" را "اباطه". و کسی دیگر بود، که در رشته اقتصاد دوکتورا گرفته و سید هم هست، کلمه "تبادله" را ورد زبان و خوشگاہ دل و هوسانه نوشته های خود ساخته بود. باری در یکی از مقالات وی که به اندازه دو ستون "امید" امتداد داشت، دقیقاً "سیزده" بار قروانه "تبادله" را برشمردم!!!

– "نصف" کلمه عربی ست و "مُنَاصَفَه" مصدر باب "مُفَاعَلَه" از آن، که در معنای "باهم یا بین خود نصف کردن" است. بعض هموطنان ما – که تعداد شان متأسفانه کم هم نیست – دومی را به عوض اولی به کار میبرند؛ مثلاً در هنگام نوشتن سندی نگارند:

«از فلان نفر یک هزار افغانی که مناصفه آن پنج صد افغانی میشود، قرض حسنه گرفتیم.»

در مثال بالا "مناصفه" به شکل فجیع و غیر منصفانه آن در معنای "نصف" استعمال شده است.

– "مسکون" اسم مفعول عربی ست، که با گرفتن علامه "تأنیث" از "مسکونه" جور میشود. به عبارت دیگر "مسکونه" "مؤنث" مسکون است. مرزاقلمان وطن ما در هنگام تحریر اسناد؛ مثلاً نویسند:

«فلانی ولد فلانی، مسکونه قریه بادامباغ کابل چنین کرد و چنان کرد.»

درست این بود که میگفت:

«فلانی ولد فلانی، ساکن قریه بادامباغ کابل چنین کرد و چنان کرد.»

یعنی که محض و تنها و تنها کلمه "ساکن" که معنای "باشنده و سکونت کننده" را دارد و اسم فاعل از مصدر ثلاثی مجرد "سکونت" است، در مثال بالا درست است!!

– "اسامی" جمع الجمع "اسم" است، بدین معنی که:

"اسم" را به "اسماء" جمع بسته و بعد "اسماء" را دوباره جمع بسته و "اسامی" را ساخته اند. و شیرین است که مرزاقلمان در هنگام نوشتن عرایض و غیره، حین ذکر نام کسی، اول "اسامی" را پیش نام وی می آورند؛ مثلاً گویند:

«اسامی فلانی ولد فلانی مسکونه قلعه زمانخان کابل، ....»

درین جمله "اسامی" در مفهوم "آقا" یا "جناب" یا "محترم" و امثال آن استعمال گردیده است. شاید "اسامی" در اصل "اسمی" بوده است، که بعد دستلوت گشته و شکل "اسامی" را بخود گرفته است. لازم است که حتی عریضه نویسان مرزاقلمی ما هم آهسته آهسته با کلمات تخاطبی آدم دستور آشنا شده و در چنین موارد از استعمال "اسامی" بپرهیزند!!!!

– "حجرالاسود" در معنای "سنگ سیاه" یا "سیاهسنگ" است و طاقت برداشت یک "سنگ" اضافی را در پیش روی و یا پس پشت خود ندارد!!!

– "سپاره" حالت مخفف یا مُصَحَّفِ "سی پاره" است و وارد کردن "سی" اضافی بر آن، کاری ست بس عبث!!! متأسفانه که "سپاره" در کلام عام و خاص افغانستان رسوخ دارد. مثلاً عوام کابل در هنگام قسم خوردن جلاله گویند:

«به سی سپاره قران که کده باشم!!!!»

ولی استاد باهر ادبیات پوهنتون کابل، آقای "حیدر ژوبل" هم در کتاب "تاریخ ادبیات افغانستان" خود کلمه "سپاره" را به کار میبرد و معنای "پاره" را از آن میگیرد.

– "لیلة القدر" معنای "شب قدر" را دارد، پس "شب" اضافگی در پیش رویش، کاملاً لهو و بی منطق است!!!

درین قسمت به همین حالات و مثالها اکتفاء کرده و به قسمت دیگر و موعود این مقاله میروم؛ البته در قسمتهای دیگر این سلسله مثالها و حالات انگشت نما و نامعدود دگر را نیز مثالگونه پیش خواهم کشید.

در بخش اول، تحلیل صرفی نامهای خدا و عده داده شده بود؛ اینک بدان میپردازم:

گرچه از زمانه های بسیار پیش و وقتی که متعلم صنف هشتم لیسه جلیل حبیبیه بودم و نزد پدر بزرگوارم چند پاره اول قرآن را با ترجمه میخواندم، با تعداد زیاد اسمای خداوند آشنا شده بودم. آن بزرگوار که مفسری بودند حاذق و باهر - و یادش همیشه گرامی باد - میگفتند که از میانه همه این اسماء، یکی "اسم اعظم" است؛ یعنی "بزرگترین" و احتمال میدادند که "الله" اسم اعظم خداوند باشد. از همان وقت تاکنون تعداد زیاد نامهای قرآنی خدا را میشناسم، که ازین قرارند:

«اول، آخر، ظاهر، باطن، عزیز، اکرم، جبار، متکبر، مؤمن، مهین، عزیز، عظیم، رحمان، رحیم، کریم، غفور، صبور، وهاب، واحد، احد، صمد، حی، قیوم، محیی، مُمیت، مُغیث، باقی، مالک، تَوَّاب، حمید، صانع، رؤوف، رزَّاق، علیّ، قاهر، فَتَّاح، مَلِک، قُدوس، اله، الله، حکیم، علیم، حلیم، سمیع، بصیر، باری، منتقم، قدیر، رقیب، قدیم، باسط، حفیظ، لطیف، مَنان، وُدود، کبیر، کافی، قویّ، شکور، دیان، و ... تا نام نود و نهم»

به یقین که اسمای قرآنی خدا، یعنی آن نامهایی را که قرآن بحیث نامهای خدا معرفی میکند، مدار اعتبارند و خارج از آن هر قدر که بشمرند، بدون اعتبار.

به انترنت مراجعه کردم و دیدم که درین زمینه مطالب فراوان در دسترس میباشد. طباطبائی در تفسیر المیزان خود، به استناد دعای "جوشن کبیر" تا یک هزار (۱۰۰۰) نام برای خداوند ذکر کرده است.

اینکه خدا ۹۹ نام داشته باشد و یا بیشتر و یا کمتر از آن، برای من تفاوتی ندارد. من نظر به نامهای قرآنی خداوند، به یک نتیجه صرفی رسیده ام و آن اینکه:

در زبان عربی، اسماء به مذکر و مؤنث تقسیم میگردند، خواه مذکر و مؤنث لفظی و مجازی باشند و یا مذکر و مؤنث حقیقی. طوری که من میبینم، نامهای قرآنی خداوند، همه "مذکر" اند!!! البته این برداشت شخص خودم ازین موضوع است، چون تاکنون در هیچ جای و از هیچ کس دگر راجع به تنها و محض و فقط "مذکر بودن" نامهای خداوند نشنیده و نخوانده ام!!!

مگر بهتر است که موضوع را به اهل آن سپرده و از دو طرف قضیه، هم از جنابان محترم "آزاد ل" و "سرها" و هم از جناب الحاج داکتر صاحب امین الدین سعیدی، بخواهم و خواهش بکنم که در زمینه ابراز نظر کنند، که چرا قرآن برای خداوند، فقط و فقط اسمای مذکر را برگزیده است؟؟؟ خدا باید از جنس و هیئت و شکل و جسمانی بودن و مسائلی که برای انسانها

متصور است، فارغ باشد!!! نظر به فرمایشها و هدایات اسلامی باید خدا با حواسّ بشری و آنچه  
در حد مخلوقات صادق می افتد، نامحسوس و غیر قابل احساس و حس کردن باشد!!!!!!!